

بررسی و نقد آموزه‌های مبحث «بیان» کتاب *جواهرالبلاغه* در مقایسه با کتب قدیم آموزش بلاغت

سیدمحمدرضا ابن الرسول*

مریم جلائی**

چکیده

علوم بلاغی همانند صرف و نحو در آغاز به منظور فهم اسرار و رموز قرآن کریم و وجوه اعجاز بیانی آن و با محوریت آیات نورانی قرآن و نیز اشعار جاهلی صورت گرفت، ولی رفته‌رفته به سایر متون نظم و نثر عربی راه یافت و به صورت قواعدی منسجم تدوین شد و به ظهور تألیفات ارزش‌مندی در این زمینه انجامید. یکی از این تألیفات ارزش‌مند کتاب *جواهرالبلاغه* تألیف سیداحمد هاشمی است که به منزله بهترین کتاب آموزش بلاغت شناخته شد، و تا کنون ده‌ها بار تجدید چاپ شده است.

این کتاب مانند همه تألیفات بشری کاستی‌ها و نادرستی‌هایی دارد که با بهره‌گیری از آموزه‌های بلاغت عربی در کتب آموزشی قدیم، در سه مبحث علم بیان: تشبیه، مجاز و کنایه به نقد آن پرداخته‌ایم و پاره‌ای از تعاریف و شواهد کتاب که نارسا یا نادرستند را مشخص کرده‌ایم. در این بررسی معلوم شد که مؤلف در مباحث مربوط به علم بیان از برخی اصطلاحات بلاغی تعریفی ارائه نداده است؛ اما قسمت عمده نقائص و نادرستی‌های این کتاب در حیطه مثال‌های مؤلف است که خواننده در برخی از آن‌ها با کم‌ترین تأمل و یا مقایسه آن با سایر شواهد موجود در کتاب متوجه کاستی‌های آن می‌شود.

کلیدواژه‌ها: *جواهرالبلاغه*، نقد، بیان، تشبیه، مجاز، کنایه.

* استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان Ibnorrasool@yahoo.com

** دکترای زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۸

۱. مقدمه

از ابتدای خلافت عباسیان، اختلافات چشم‌گیری میان اربابان سخن در باب بیان وجوه تحسین کلام به طور عام و وجوه اعجاز بیانی قرآن به طور خاص پدید آمد که به پیدایش دو دیدگاه مختلف منجر شد: گروهی نیکویی و حلاوت سخن و گروهی دیگر، آراستگی سخن به صنایع بدیعی را ملاک بلاغت می‌دانستند. از این‌رو، بلاغت پژوهان به منظور پایان بخشیدن به این اختلافات، به تألیف کتبی در زمینه علوم بلاغی همت گماردند که ظاهراً مجاز القرآن اثر ابو عبیده معمر بن المثنی (د ۲۱ ق)، شاگرد خلیل بن احمد، قدیمی‌ترین تألیف در این زمینه است.

علوم بلاغی نیز مانند صرف و نحو در ابتدا با هدف فهم اسرار و رموز قرآن کریم و وجوه اعجاز بیانی آن و با محوریت آیات نورانی قرآن و نیز اشعار جاهلی صورت گرفت. اما رفته‌رفته به سایر متون نظم و نثر عربی راه یافت و به صورت قواعدی منسجم تدوین شد و باعث پیدایش تألیفات ارزش‌مندی در این زمینه شد. از آن جمله می‌توان به *البیان* و *التبیین* جاحظ (د ۲۵۵ ق)، *الشعر و الشعراء* ابن قتیبه (د ۲۷ ق)، *الکامل* میرد (د ۲۸۵ ق)، *أسرار البلاغة* عبدالقاهر جرجانی (د ۴۷۱ ق)، *مفتاح العلوم* سکاکی (د ۶۲۶ ق)، *الایضاح* خطیب قزوینی (د ۷۳۹ ق)، *مختصر المعانی* تفتازانی (د ۷۹۲ ق) و مانند آن اشاره کرد.

آموزش بلاغت تقریباً در همه دوره‌ها رواج داشته است اما ظاهراً پس از تألیف *مفتاح العلوم* سکاکی در قالب درسی مستقل تدریس می‌شده است. در حوزه‌های علمی *تلخیص المفتاح* خطیب و دو شرح مطوّل و مختصر تفتازانی بر آن ظاهراً از زمان تألیف تا کنون جزء کتاب‌های درسی بوده است. در صد سال اخیر همگام با کوشش‌هایی که برای تجدید متون آموزشی در مصر صورت گرفت، کتاب‌های *البلاغة الواضحة* علی الجارم و مصطفی امین، *علوم البلاغة* مصطفی مراغی و *جواهر البلاغة* سیداحمد هاشمی با رویکرد تسهیل در متون و روش تدریس، ایراد مثال‌های نو، و تمرین‌های متنوع تألیف شد. از این میان کتاب *جواهر البلاغة* در گستره کشورهای عربی و غیرعربی به‌مثابه بهترین کتاب آموزش بلاغت مورد استفاده قرار گرفت، به گونه‌ای که تا کنون ده‌ها بار تجدید چاپ شده است.

این کتاب، با همه آوازه‌ای که دارد، بسان همه تألیفات بشری از کاستی‌ها و نادرستی‌ها پیراسته نیست و با توجه به تدریس آن در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های ایران، نقد آموزه‌های آن ضروری است؛ بدین‌رو نگارندگان این مقاله کوشیده‌اند با بازبینی مباحث

تشبیه و مجاز و کنایه از شاخه بیان این کتاب، موارد قابل تأمل آن را فراروی مدرسان، پژوهش‌گران، و دانشجویان قرار دهند.

۲. تعریف علم بیان

در ابتدای فصل بیان کتاب مورد بحث در تعریف علم بیان چنین آمده است:

البيان لغة الكشف والإيضاح والظهور واصطلاحاً أصول وقواعد يعرف بها إيراد المعنى الواحد، بطرق يختلف بعضها عن بعض، في وضوح الدلالة العقلية على نفس ذلك المعنى (هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۱۲).

اصطلاح «الدلالة العقلية» در دیگر کتب بلاغی نیز تعریف شده است؛ مثلاً در کتاب المصباح چنین آمده است:

و ایراد المعنى بهذه الطرق بالدلالات الوضعية غير ممكن وإنما يمكن بالدلالات العقلية مثل أن يكون لشيء تعلق بآخر و ثان و ثالث. فإذا أريد التوصل بواحد منها إلى المتعلق به تفاوت في وضوح الدلالة أو إخفاؤها بحسب تفاوتها في وضوح التعلق و خفائه و الدلالات العقلية ثلاث: دلالة الشيء على جزئه و دلالة الملزوم على اللازم و دلالة اللازم المساوي على الملزوم و يعتبر في اللزوم أن يكون مما يشبه العقل أو اعتقاد المخاطب يعرف أو غيره و إقامة اللازم المساوي مقام الملزوم على وجه لا ينافي الحقيقة كناية و إقامة ما سواه مقام متعلقه مجازاً و هو أقسام منها الإستعارة و هي متوقفة على التشبيه (ابن الناظم، بی تا: ۱۰۴).

در مختصر المعانی هم در تعریف این اصطلاح چنین آمده:

ثم الدلالة اللفظية إما أن يكون على تمام ما وضع له كدلالة الإنسان على الحيوان الناطق أو على جزئه كدلالة الإنسان على الحيوان أو الناطق أو على خارج منه كدلالة الإنسان على الضاحك و تسمى الأولى وضعية و كل من الأخيرتين عقلية (تفتازانی، ۱۳۸۲: ۱۸۳).

بنابراین، دلالت لفظ بر معنی به حصر عقلی بر سه قسم است:

۱. دلالت مطابقه: یعنی دلالت لفظ بر تمام موضوع له. چنانچه مثلاً، بگوید «خانه» و مرادش تمام حیاط، اتاقها، در، پنجره، و مانند آن باشد.
۲. دلالت تضمّن: یعنی دلالت لفظ بر جزء معنی موضوع له. مثلاً، دیوار خانه کسی خراب شده و او می گوید: «خانه ام خراب شده است» که مراد از «خانه» در این جمله «دیوار خانه» است نه تمام خانه.

۳. دلالت التزام: یعنی دلالت لفظ بر امری که خارج از معنی موضوع‌له است ولی در ذهن با آن ملازم است. مثلاً بگویند «خانه» و مرادش «اثاث خانه» باشد. با توجه به اقسام سه‌گانه مذکور، دلالت لفظ بر تمام چیزی که بر آن نهاده شده است «وضعیه» نام می‌گیرد. برای این که قراردهنده لفظ را بر تمام معنی نهاده است. دلالت لفظ بر جزء یا بر خارج آن «عقلیه» نامیده می‌شود، چون ادراک این دو دلالت صرفاً توسط عقل صورت می‌گیرد (عرفان، ۱۳۸۴: ۲۱-۲۲).

۳. بحث تشبیه

۱،۳ تعاریف

۱. مؤلف جواهرالبلاغه در تعریف تشبیه آورده است: «التشبيه اصطلاحاً عقد مماثلة بين أمرين أو أكثر، قصد اشتراكهما في صفة أو أكثر بأداة لغرض يقصده المتكلم» (هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۱۴). با توجه به تعریفی که عبدالقاهر جرجانی در *اسرارالبلاغه* خود از تشبیه ارائه داده است، متوجه می‌شویم که در *جواهرالبلاغه* ظرافت‌های تشبیه، به‌ویژه در وجه شبه، مورد غفلت قرار گرفته است.

جرجانی در تعریف تشبیه چنین آورده است:

اعلم أن الذي أوجب أن يكون في التشبيه هذا الانقسام أن الاشتراك في الصفة يقع مرة في نفسها و حقيقة جنسها و مرة في حكم لها و مقتضى. فالخذ يشارك الورد في الحمرة نفسها و تجدها في موضعين بحقيقتها و اللفظ يشارك العسل في الحلاوة لا من جنسها بل من جهة حكم و أمر يقتضيه و هو ما يجده الذائق في نفسه من اللذة، و الحالة التي تحصل في النفس إذا صادفت بحاسة الذوق ما يميل إلى الطبع و يقع منه بالموافقة، فلما كان كذلك احتيج لا محالة إذا شبه بالعسل في الحلاوة أن يبين أن هذا التشبيه ليس من جهة الحلاوة نفسها و جنسها لكن من مقتضى لها، و صفة تتجدد في النفس بسببها و أن القصد أن يخبر بأن السامع يجد عند وقوع هذا اللفظ في سمعه، حالة في نفسه شبيهة بالحالة التي يجدها الذائق للحلاوة من العسل حتى لو تمثلت الحالتان للعيون لكانتا تريان على صورة واحدة ... (جرجانی، ۱۴۰۴: ۷۸).

درواقع او وجه شبه را به دو وجه تقسیم کرده است:

۱. وجه شبهی که مشبه و مشبه‌به در نفس و حقیقت آن مشترک‌اند، مانند: وجهه کالبدر حسناً.

۲. وجه شبهی که از جهت حکم بین طرفین تشبیه مشترک است. برای مثال در این بیت:

و عینان قال الله کونا فکانتا فعولان بالألباب ما تفعل الخمر

(ذوالرمة، ۱۹۹۳: ۲۰۹)

چشمان قشنگی که خدا گفت باشید و ببوند همچون می انگور خردها بزودند و رُبوند

(غلامرضا جمشیدزاده)

شاعر تأثیری را که چشمان زیبای یار در او ایجاد می کند، به تأثیر مدهوش کننده شراب تشبیه کرده است و یا در این عبارت: «ألفاظه كالعسل حلاوة»، حسی که هنگام شنیدن سخن ممدوح به متکلم دست می دهد، عیناً همان حلاوت و شیرینی حاصل از خوردن عسل نیست، بلکه آن احساس خوشایندی که در گفت و گو با محبوب در او ایجاد می شود، مانند احساسی است که هنگام چشیدن عسل به متکلم دست می دهد.

با مطالعه جواهرالبلاغه در می یابیم که به نوع دوم وجه شبه، علی رغم وجود نمونه هایی در این کتاب، اشاره نشده است. به این خاطر باید گفت:

۱. مؤلف در «المبحث الأول» به اجمال و بدون اشاره به حواس مختلف تشبیه را به تشبیه حسی و عقلی تقسیم کرده است، سپس به اعتبار افراد و ترکیب و آن گاه به اعتبار تعدد به تقسیم طرفین تشبیه پرداخته و سرانجام در «ملخص القول» به تفصیل، تعاریف و امثالی برای حواس مختلف آورده است (هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۳۰-۲۱۶).

اولاً، شایسته بود از گسیختگی مطالب پرهیز می شد و این تعاریف و امثال به دنبال تقسیم بندی تشبیه به حسی و عقلی می آمد و ثانیاً، دلیلی ندارد که «ملخص القول» مبسوط تر از خود «قول» باشد.

۲. مؤلف جواهرالبلاغه در تقسیم تشبیه به اعتبار ذکر وجه شبه گفته است که تشبیه به اعتبار وجه شبه به: ۱. تمثیل، ۲. غیر تمثیل، ۳. مفصل، ۴. مجمل، ۵. قریب مبتدل، و ۶. بعید غریب تقسیم می شود. این تقسیم بندی برای خواننده این توهم را ایجاد می کند که تشبیه به اعتبار وجه شبه تنها می تواند در یکی از موارد تحقق یابد و مثلاً، تشبیهی وجود ندارد که هم مفصل باشد و هم قریب مبتدل. به دیگر سخن رابطه تقسیم ها با یکدیگر روشن نیست. بهتر بود که حوزه های تقسیم جداگانه مطرح می شد و چنین می آورد:

۱. فی تقسیم التشبیه باعتبار الوجه إلى مجمل و مفصل؛

۲. فی تقسیم التشبیه باعتبار الوجه إلى قریب مبتدل و بعید غریب؛

۳. فی تقسیم التشبیه باعتبار الوجه إلى تمثیل و غیره.

۳. مؤلف در تعریف تشبیه مجمل تنها اشاره کرده است که تشبیه مجمل یا آشکار است و یا پنهان و یا این که یکی از طرفین و یا هر دو طرف آن به گونه‌ای وصف شده که وجه شبه را می‌توان احساس کرد (هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۲۸) و هیچ نمونه‌ای ارائه نکرده است. بهتر آن بود که با ذکر مثال‌هایی ابهام از ذهن خواننده زدوده می‌شد؛ مثلاً:

إِنَّمَا الدُّنْيَا كَيْبُوتٌ نَسِجَةٌ مِنْ عَنكَبُوتٍ

به‌راستی که دنیا چونان خانه‌ای است که بافتش از عنکبوت است (عرفان، ۱۳۸۲: ۴۵).

ب) مجمل پنهان که فهم مقصود آن نیازمند تأمل است، مانند:

هم كالحلقة المفرغة لا يدري أين طرفاها؟؛ آنان مانند حلقه‌ای دایره‌وارند که معلوم نیست دو سر آن کجاست؟

ج) تشبیه مجملی که مشبه به در آن با چیزی وصف شده باشد، مانند سخن زیاد أعجم:

وإنا و ما تهدي لنا إن هجوتنا لكالبحر مهما تلقى فى البحر يفرق

مثال ما و هجوى که به سوى ما می‌افکنی، مثال دریاست که هرچه در آن افکنی، غرق شود.

د) تشبیه مجملی که هر دو طرف تشبیه وصف شده باشد، مانند سخن أبو تمام در مدح

حسن بن رجاء:

صدفت عنه و لم تصدف مودته عنى و عاوده ظنى فلم يخب

كالغيث إن جئته و افاك ريقه و إن ترحلت عنه ليج فى الطلب

(مراغی، ۱۴۲۰: ۲۷۶)

از او روی گرداندم اما دوستی و مهرورزی او از من برنگشت و گمان من به سراغ او رفت و ناامید نشد. او بسان ابر باران‌زاست که اگر به سراغ آن بروی تو را از آب خود بهره‌مند می‌کند و اگر از او دور شوی در پی تو خواهد آمد.

۴. مؤلف جواهرالبلاغه در تعریف تشبیه مفصل گفته است: در این نوع تشبیه، وجه شبه

یا ملزوم آن ذکر می‌شود؛ و مثال‌هایی را ذکر کرده است ولی تفکیکی میان وجه شبه و ملزوم آن قائل نشده است. برای ذکر ملزوم وجه شبه می‌توان چنین مثال آورد:

ألفاظه كالعسل حلاوة و كالماء سلاسة و كالنسيم رقة (مراغی، ۱۴۲۰: ۲۷۷).

سخنان او در شیرینی چونان عسل، و در سلاست و روانی چونان آب، و در لطافت

چونان نسیم است.

سیدمحمد رضا ابن الرسول و مریم جلائی ۷

۵. تشبیه را به اعتبار غرض، به تشبیه حسن و مقبول، و تشبیه قبیح و مردود تقسیم کرده و هیچ مثالی برای آن نیاورده است و تنها به تعریفی اجمالی از آن اکتفا کرده است. بهتر بود برای تشبیه حسن و مقبول مثال‌هایی این چنین می‌آورد:

امرؤ القیس:

علی الذبل جیاش کأن اهترامه إذا جاش فیہ حمیة علی مرجل

(همان: ۲۸۸)

این اسب علی رگم ظاهری نحیف، جنب و جوش زیادی دارد و صدای شیهه‌اش مانند صدای آبی است که در دیگ می‌جوشد.

و یا سخن ابن نباته در وصف اسب:

و كأنما لطم الصباح جبینہ فاقص منه فحاض فی أحشائه

(همان)

گویا، صبح بر جبین آن اسب سیلی زده است، پس آن اسب از صبح انتقام گرفته و در اندرون آن فرو رفته است (عرفان، ۱۳۸۲: ۷۹). و به این دلیل دست و پاهایش سفید شده است. و برای تشبیه قبیح مانند این سخن فرزدق:

یمشون فی حلق الحديد كما مشت جرب الجمال بها الكحيل المشعل

(فرزدق، ۱۹۹۴: ۲/۲۰۹)

سپاهیان در حالی که غرق در زره هستند حرکت می‌کنند، مانند شتران مبتلا به پیسی که آغشته به قیر هستند.

۶. در تقسیم وجه شبه به تحقیقی و تخیلی تعریف روشنی از اصطلاح «تخیلی» ارائه نکرده و صرفاً به ذکر مثال پرداخته است، در صورتی که می‌توانست آن را چنین تعریف کند:

والمراد بالتخیل: أن لا یمكن وجوده فی المشبه به إلا علی تأویل: تخیل در وجه شبه آن است که امکان تحقق آن در مشبه به جز با تأویل و تفسیر میسر نیست (تفتازانی، ۱۳۸۲: ۱۹۱).

۲,۳ در مثال‌ها و شواهد

با بررسی و تأمل در مثال‌هایی که مؤلف *جواهر البلاغة* در بحث‌های مختلف این فصل به منظور تسهیل و تفهیم مطلب به آن استشهاد کرده است، به نادرستی‌هایی برمی‌خوریم که به اجمال به آن اشاره می‌شود:

۱. وقد لاح فی الصبح الثریا لمن رأى كعنقود ملاحیه حین نورا
بامدادان ستاره‌های پروین برای بینندگان مانند خوشه انگور ملاحیه هنگامی که شکوفه
دهد آشکار شد.

در جواهرالبلاغه تشبیه این بیت از نوع تمثیل مرسل مجمل دانسته شده و مؤلف می‌گوید:

المشبه: هیئه الثریا الحاصله من اجتماع أجرام مشرقه مستدیره منیره و المشبه به: هیئه عنقود
العنب المنور و الجامع: الهیئه الحاصله من اجتماع أجرام منیره مستدیره فی کل و الأداة الکاف
والغرض منه بیان حاله (هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۴۳).

اما عبدالقاهر جرجانی درباره این بیت می‌گوید: «إنه تشبیه حسن و لا تقول هو تمثیل»
(جرجانی، ۱۴۰۴: ۷۵) و آن را چنین توضیح می‌دهد:

إعلم أن الشیئین إذا شبه أحدهما بآخر کان ذلك علی ضربین: أحدها أن یكون من جهة أمر بین
لا یتحتاج فیہ إلى تأول، و الآخر أن یكون الشبه محصلاً بضرب من التأول. فمثال الأول تشبیه
الشیء بالشیء من جهة الصورة و الشكل نحو أن یشبه الشیء إذا استدار بالكرة فی وجهه و
بالحلقه فی وجهه آخر، و التشبیه من جهة اللون كتشبیه الخدود بالورد و الشعر باللیل و الوجه
بالتهار و تشبیه سقَط النار بعین الدیک و ما جرى فی هذا الطریق، أو جمع الصورة و اللون معاً
كتشبیه الثریا بعنقود الكرم المنور (همان: ۷۰-۷۱).

و مثال الثانی و هو الشبه الذی یحصل بضرب من التأول كقولک ' هذه الحجة كالشمس فی
الظهور ' و قد شبهت الحجة بالشمس من جهة ظهورها كما شبهت فیما مضى الشیء بالشیء من
جهة ما أردت من لون أو صورة أو غیرهما، إلا أنت تعلم أن هذا التشبیه لا یتم لك إلا بتأویل
(همان: ۷۲).

در تشبیه یک شیء به شیء دیگر دو حالت وجود دارد: اول آن‌که به علت روشنی
وجه شبه نیازمند توضیح و تفسیر نیستیم، مانند تشبیه گونه به گل سرخ و یا چهره به
روز، و در حالت دوم، نیازمند توضیح هستیم مانند تشبیه برهان و دلیل شخصی به
خورشید از جهت وضوح آن برهان.

۲. وكشح لطیف كالجديل مخصر و ساق كأنبوب السقی المدلل
(هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۲۳)

و میانی لطیف و باریکی که چونان بند چرمین است و ساق پایبی که مثل بند نی رویده
در آب، سفید و روشن است.

مؤلف در هر دو تشبیه این بیت هر دو طرف تشبیه (مشبه و مشبه‌به) را مفرد مطلق

به‌شمار آورده است، در صورتی که بلافاصله پس از این مثال گفته است طرفین تشبیه به اضافه، وصف، مفعول، حال، و یا ظروف مقید می‌شود و، چنانچه مشهود است، در این تشبیه «کشح» مقید به صفت «لطیف» و «مخصر» و «أنبوب» مقید به «السقی» و «المدلل» است. ۳. مؤلف در مبحث تقسیم تشبیه به اعتبار افراد و ترکیب «الماء المالح کالسم» را تشبیه مرکب به مفرد می‌داند (هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۱۸)، در صورتی که «الماء» متصف به صفت «المالح» و مقید به آن است، از این رو این تشبیه، بر خلاف نظر مؤلف، تشبیه مفرد مقید به مفرد است.

۴. مؤلف در تقسیم طرفین تشبیه به اعتبار افراد و ترکیب، شرط مقید بودن مشبه و مشبه‌به را نقش داشتن قید در وجه شبه دانسته است، و گرنه مقید محسوب نمی‌شود. و در این زمینه دو مثال آورده است: در ابتدا به این آیه، که اشارتی نیکو و به‌جاست، استشهاد کرده است: «هن لباس لکم و أتمم لباس لهن» (بقره: ۱۸۷) مشبه و مشبه‌به را مفرد دانسته است. اما در مثال دوم، به خطا رفته است و در «التعلم فی الصغر کالتقش فی الحجر» مشبه و مشبه‌به را مفرد دانسته است (هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۱۷)، در حالی که هر دو قید (فی الصغر و فی الحجر) در وجه شبه تأثیر دارند.

۵. تشبیه ملفوف آن است که هر یک از دو طرف تشبیه با مانند خود جمع شود، مانند جمع شدن مشبه با مشبه و جمع شدن مشبه‌به با مشبه‌به، به گونه‌ای که مشبه‌ها به‌وسیله عطف یا غیر عطف با هم آورده شود، سپس مشبه‌به‌ها نیز به شیوه عطف یا غیر عطف در پی هم بیایند (عرفان، ۱۳۸۲: ۳/ ۲۴). مؤلف در مبحث تقسیم طرفین تشبیه به اعتبار تعدد طرفین، بیت زیر را دارای تشبیه ملفوف می‌داند:

وضوء الشهب فوق الليل باد كأطراف الأسنه فی الدروع

(هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۱۹)

و پرتو شهاب‌سنگ‌ها بر بلندای شب چونان سرنیزه‌ها که در زره‌ها فرو رفته باشند نمایان است.

در حالی که این شعر دارای یک تشبیه بیش‌تر نیست و تعدد ندارد و تشبیه مرکب به مرکب است.

۶. در خلاصه‌ای که مؤلف از انواع تشبیه آورده، در تقسیم تشبیه به اعتبار طرفین مثال زیر را برای تشبیه مفروق آورده است. تشبیه مفروق بدین‌گونه است که یک مشبه و مشبه‌به آورده شود سپس مشبه و مشبه‌به دیگری بیاید:

تَبْكِ فِتْدْرِي الدَّرْ مِنْ نَرْجَسٍ وَتَمْسُحُ العُورْدَ بِعُنَابٍ

(همان: ۲۲۵)

می‌گرید و مروارید از نرگس فرو می‌پاشد و چهره گلگون را با سرانگشت عناب‌گون پاک می‌کند (عرفان، ۱۳۸۲: ۳۶).

مؤلف فقط به سه مورد از تشبیهات در این بیت اشاره می‌کند: «شبه الدمع بالدر لصفائه والعين بالترجس لما فيه من اجتماع السواد بالبياض والوجه بالورد» (هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۲۵) و اشاره‌ای به تشبیه سرانگشتان ممدوح به عناب نکرده است.

اگرچه تشبیه مبنای استعاره است اما با توجه به این‌که در بیت مذکور مشبه‌ها ذکر نشده، استعاره مصرحه محسوب می‌شود و می‌بایست در مبحث استعاره به آن اشاره شود چنان‌که مؤلف بیت زیر را در جای خود؛ یعنی در بحث استعاره مصرحه ذکر کرده است:

فَأَمْطَرْتُ لَوْلَا مِنْ نَرْجَسٍ وَسَقَتُ وَرْدًا وَعَضَّتْ عَلَيَّ العُنَابُ بِالْبَرْدِ

(هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۶۵)

لؤلؤ از نرگس چکید و برگ گل را آب داد و از تگرگ روح پرور مالش عناب داد

همچنین بیت زیر را نمونه تشبیه جمع دانسته در حالی که استعاره است:

كَأَنَّمَا يَيْسَمُ عَنِ لَوْلُؤٍ مَنْضِدٌ أَوْ بَرْدٌ أَوْ أَقْحَاحٌ

(همان: ۲۲۵)

گویا از مروارید به رشته درآمده یا تگرگ یا گل بابونه لبخند می‌زند (عرفان، ۱۳۸۲: ۲۶).
۷. وی معتقد است چنان‌چه یکی از طرفین تشبیه مرکب باشد امکان ندارد طرف دیگر مفرد مطلق باشد، بلکه منحصرأ باید مرکب یا مفرد باشد (هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۱۸)، در صورتی که با بیت زیر سخنش نقض می‌شود:

أَغْرَ أْبْلَجٌ تَأْتُمُ الهِدَاةَ بِهِ كَأَنَّهُ عِلْمٌ فِي رَأْسِهِ نَارٌ

(هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۱۸)

او شریف و گشاده‌روست، هدایت‌گران به او اقتدا می‌کنند گویی او کوهی است که بر سرش آتش است (عرفان، ۱۳۸۲: ۲۲). ضمیر موجود در «کأنه» مشبه و مفرد مطلق است و «علم فی رأسه نار» مشبه‌به و مرکب است.

۸. در جواهرالبلاغه تشبیه موجود در آیه «مثل الذين كفروا بربهم أعمالهم كرماد اشتدت به

سیدمحمد رضا ابن الرسول و مریم جلائی ۱۱

الریح» (ابراهیم: ۱۸): مَثَلُ كَسَانِي كِه بَه پَروردگار خود کافر شدند، کردارهایشان به خاکستری می ماند که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد.

از نوع مفرد به مرکب به شمار آمده است (هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۲۴). در صورتی که در این بیت:

وقد لاح في الصبح الثريا لمن رأى كعنفود ملاحية حين نورا

(همان)

چنان که گذشت مؤلف هر دو طرف تشبیه را مفرد دانسته و در واقع «حین نورا» را صفت «عنفود» قرار داده است. لذا در آیه مبارکه نیز مشبه (أعمالهم) مفرد و مشبه به (رماد) مقید و متصف به جمله وصفیه است. «اشتدت به الريح» و «حین نورا» هر دو جمله وصفیه اند.

۹. حَدَائِقُ لَيْسَ الشَّقِيقُ نَبَاتَهَا كَالأَرْجَوَانِ مُنْقَطًا بِالْعَنْبَرِ

(همان: ۲۱۸)

و باغهایی که لاله سبزه های آن را فراگرفته است به ارغوان که با عنبر نقطه گذاری شده است می ماند.

مؤلف این بیت را تشبیه مفرد به مرکب می داند (شقیق را مشبه و أرجوان و عنبر را مشبه دانسته است)، در صورتی که نمونه مذکور شبیه مفرد مقید به مفرد مقید است؛ حدایق بدین خاطر مفرد مقید است که با لحاظ این قید که سبزه دور لاله های آن را گرفته مورد نظر است نه حدایق بدون هیچ قیدی.

۱۰. من يصنع الخير مع من ليس يعرفه كواقد الشمع في بيت لعميان

کسی که کار خیر می کند برای کسی که آن را نمی شناسد چونان کسی است که شمع در خانه کوران بی فروزد (عرفان، ۱۳۸۲: ۴۱).

مؤلف این تشبیه را ملفوف می داند؛ زیرا معتقد است در بیت اول شاعر کار خیر و معرفت آن را جمع کرده است و این دو با هم تلازم دارد؛ سپس در بیت دوم دو مشبه به آورده است: یکی روشن کردن شمع و دیگری نگاه کردن به نور آن (هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۲۲).

به نظر می رسد این تفسیر مؤلف درست نباشد؛ زیرا در این بیت مشبه و مشبه به مفرد مقید است؛ مشبه کسی است که کار خیر می کند برای شخصی ناشناس و مشبه به کسی است که شمع در خانه کوران می افروزد (عرفان، ۱۳۸۲: ۴۱).

۱۱. تشرق أعراضهم وأوجههم كأنها في نفوسهم شيم

(هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۲۴)

آبروها و چهره‌هایشان می‌درخشند گویا این‌ها خلق و خواهایی است که با سرشت آن‌ها یافته شده است.

مؤلف این بیت را نمونه تشبیه مرکب به مفرد دانسته و گفته است: «شبه الأعراض بإشراق الشیم بشرفها و طیبها و شبه إشراق الوجوه بإشراق الشیم ببياضها».

اما در اصل، تشبیه تسویه است نه مرکب؛ زیرا در تعریف مرکب چنین بیان کرده: «تشبیه مرکب ترکیبی است که جدا سازی اجزای آن ممکن نیست؛ به عبارت دیگر مرکب منظره‌ای پدید آمده از دو یا چند چیز متصل به هم است که گوینده آن‌ها را یک چیز درمی‌یابد و اگر وجه شبه قسمتی از این منظره در نظر گرفته شود، هدف گوینده از تشبیه تباه می‌شود» (هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۱۸). و تعریف مذکور بر این بیت صدق نمی‌کند.

۱۲. مؤلف در قسمت «تأثیر التمثیل فی النفس» برای تأثیر تمثیل در مدح، ذم و وعظ مثال نیاورده است و بهتر بود برای درک بهتر آن‌ها نمونه‌هایی مانند مثال‌های زیر آورده می‌شد:

۱،۲،۳ در مدح

در مدح حسین بن مطیر الأسدی:

فتی عیش فی معروفه بعد موته کما کان بعد السیل مجراه مرتعا

(مراغی، ۱۴۲۰: ۲۷۵)

او جوان مردی است که پس از مرگ هم‌چنان در پرتو کردار نیکش زنده می‌ماند، همان‌گونه که محل عبور سیلاب پس از گذشت آن خرم و سرسبز است.

۲،۲،۳ در ذم

«فمثله کمثلِ الکلبِ إن تحمل علیه یلهث أو تترکه یلهث» (أعراف: ۱۷۶).

از این رو داستانش چون داستان سگ است (که) اگر بر آن حمله‌ور شوی پارس می‌کند، و اگر آن را رها کنی (باز هم) پارس می‌کند (مراغی، ۱۴۲۰: ۲۷۵).

۳،۲،۳ در وعظ

«کمثل غیث أعجب الکفار نباته ثم یهیج فتراه مصفراً ثم یكون حطاماً» (حدید: ۲۰).

(مثل آن‌ها) مثل بارانی است که کشاورزان را رستنی آن (باران) به شگفتی اندازد، سپس (آن کشت) خشک شود و آن را زرد بینی، آن‌گاه خاشاک شود (مراغی، ۱۴۲۰: ۲۷۵).

همچنین مؤلف به تأثیر تمثیل در احتجاج اشاره نکرده است، در صورتی که تشبیه تمثیل در مقام استدلال به روشنی دلیل و برهان کمک می‌کند؛ مثلاً: «مثل الذین اتخذوا من دون الله أولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا و إن أوهن البیوت لبیت العنکبوت لو كانوا یعلمون» (عنکبوت: ۴۱).

داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، همچون عنکبوت است که با آب دهان خود خانه‌ای برای خویش ساخته، و درحقیقت، اگر می‌دانستند، سست‌ترین خانه‌ها همان خانه عنکبوت است.

۱۳. در قسمت «تطبیق عام علی أنواع التشبیه» در شرح این بیت:

فالأرض یاقوتة والجو لؤلؤة والنبت فیروزج والماء بلور

(هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۴۲)

زمین چون یاقوت و فضا چون مروارید، گیاهان چونان فیروزه، و آب مانند بلور است. مؤلف «الأرض یاقوتة» و موارد مشابه آن را تشبیه بلیغ مجمل می‌داند، در حالی که با توجه به تعریف تشبیه بلیغ، تشبیهی که ادات تشبیه و وجه شبه آن محذوف است ذکر لفظ «مجمل»، تشبیهی که وجه شبه در آن ذکر نشده باشد، لزومی ندارد و حشو است.

۴. بحث مجاز و استعاره

۱،۴ تعاریف

۱. در جواهرالبلاغه به مواردی که می‌توان آن‌ها را هم تشبیه و هم استعاره در نظر گرفت اشاره‌ای نشده است. اما عبدالقاهر جرجانی در اسرارالبلاغه این مسئله را مورد اهتمام و عنایت قرار داده است:

هنگامی که می‌گویی: 'عنت لنا ظیبة؟' آهویی در برابر ما نمایان شد، و در آن زنی زیبارو را اراده می‌نمایی و یا زمانی که می‌گویی 'وردنا بحرا' از آن اراده ممدوح بخشنده را می‌کنی، شنونده با در نظر گرفتن قراین موجود می‌داند که 'بحر' و 'ظیبة' در معنای وضع شده و اصلیشان به کار گرفته نشده‌اند (جرجانی، ۱۴۰۴: ۲۷۸).

در این موارد استعاره وجود دارد و چنانچه گفته شود تشبیه است نیز درست است، چرا که در این صورت از قصد گوینده خبر داده شده و چنین تفسیر می‌شود که او خواسته زن را به آهو تشبیه کند آن‌گاه به منظور مبالغه نام آهو را برای او به استعاره گرفته است (همان: ۳۴).

۲. در جواهرالبلاغه تفاوت تشبیه و استعاره به تفصیل مورد بحث قرار نگرفته و تنها به تعریفی اجمالی از آن‌ها اکتفا شده است، در حالی که دانستن این وجوه افتراق تا حد زیادی به خواننده در تشخیص تشبیه از استعاره کمک می‌کند. می‌توان این وجوه اختلاف را در اعراب، معنی، و موارد کاربرد خلاصه کرد:

۱,۱,۴ اعراب

الف) مشبه و مشبه‌به هرگز در استعاره با هم جمع نمی‌شوند و در تشبیه هرگز از هم جدا نمی‌شوند، به این معنی که در استعاره به یکی از طرفین تشبیه (مشبه‌به) اکتفا می‌شود که این مسئله در تشبیه صادق نیست. البته گفتنی است گاهی نیز یکی از طرفین تشبیه حذف می‌شود، مانند سخن خداوند متعال: «صم بکم عمی فهم لا یعقلون» (بقره: ۱۷۱). در این جا هرچند مشبه لفظی حذف شده اما در ترکیب کلام از آن بی‌نیاز نیستیم.

ب) مشبه‌به در تشبیه می‌تواند در حکم خبر و یا مانند آن باشد، اما در استعاره مشبه در حکم مبتدا، فاعل، نائب فاعل، مجرور به حرف جر، و یا مجرور به اضافه است.

۲,۱,۴ معنی

الف) تشبیه کاربرد لفظ در مآوضع له است ولی در استعاره در غیر مآوضع له است و در واقع تشبیه در آن به فراموشی سپرده شده است.

ب) هر استعاره‌ای می‌تواند تبدیل به تشبیه شود، ولی عکس آن صادق نیست.

۳,۱,۴ کاربرد

تشبیه بیش‌تر در متون علمی و استعاره بیش‌تر در متون ادبی کاربرد دارد (فاضلی، ۱۳۶۵: ۲۸۰-۲۸۳).

۳. مؤلف در مبحث مجاز پس از بررسی مفرد مرسل و علاقات آن که در حیطه مجاز لغوی قرار می‌گیرد، به تعریف مجاز عقلی و سپس استعاره می‌پردازد، در صورتی که علی‌القاعده باید مبحث استعاره، که آن نیز نوعی مجاز لغوی است، پیش از مجاز عقلی مورد بررسی قرار گیرد.

۲,۴ در مثال‌ها و شواهد

۱. مؤلف جواهرالبلاغه در توضیح مثال «فلان علی ید» (فلانی بر گردن من حق نعمت دارد) (هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۵۵)، این توضیح و شرط را ذکر نکرده که باید در این مورد صاحب «ید»

(صاحب نعمت) مشخص باشد، زیرا در غیر این صورت مجاز به حساب نمی‌آید؛ مثلاً در عبارت «اتَّسَعَت اليَدُ فِي الْبَلَدِ» (آن دست در شهر گسترده شد) مجاز وجود ندارد ولی در حدیث نبوی «أَسْرَعَكُنْ لِحَوْقَا بِي أَطْوَلَكُنْ يَدَا» مجاز وجود دارد چراکه «صاحبان یَد» مشخص هستند (قزوینی، ۱۴۰۵: ۲۷۷).

۲. به علاقه «دالیه»، که دلالت چیزی بر چیز دیگر است، اشاره‌ای نشده است؛ مثلاً در «فهمت الكتاب» کتاب مجاز از معنای کتاب است، چنان‌که متنبی گوید:

فهمت الكتاب أبرَّ الكتب فسمعا لأمر أمير العرب

(مراغی، ۱۴۲۰: ۳۰۶)

آن نامه را که بهترین نامه بود دریافتیم و فرمان فرمانده عرب را به گوش جان نوشیدیم.
۳. علاقه «المشفر» را در «مشفر زید مجروح» التقييد ثم الإطلاق نخست مقید و سپس مطلق (بدون قید) آورده است (هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۵۶). در صورتی که «مشفر» در لغت به معنی لب شتر است و اگر بر «شفة الإنسان» (لب انسان) اطلاق شود و در این اطلاق، مشابهت مشفر و شفه الإنسان در غلظت و ضخامت لحاظ شود، استعاره به حساب می‌آید و اگر اطلاق اسم مقید بر مطلق باشد، مجاز مرسل صحیح است (جرجانی، ۱۴۰۴: ۲۷).

۵. قرینه استعاره به دو قسمت تقسیم می‌شود:

الف) قرینه حالیه، که از سیاق سخن دریافت می‌شود، مانند:

«رأيت قسًا يخطب»: قس را در حال سخنرانی دیدم (قس بن ساعده از خطبای مشهور عرب است).

ب) قرینه مقالیه که یا شیء است، مانند:

«رأيت أسدا يرمي بالسهم»: شیری را دیدم که تیراندازی می‌کرد.

و یا بیش از یک شیء، مانند این سخن نجاشی حارثی:

فإن تعافوا العدل والإيماناً فإن في أيماننا نيراناً

اگر از داد و برقراری امنیت شانه خالی کنید، بدانید که سلاح‌های آتشی در دستمان است.

و یا مجموعه معانی‌ای باشد که با هم قرینه استعاره واقع می‌شوند، مانند:

وصاعقة في كفه ينكفي بها على رؤوس الأقران خمس سحائب

(مراغی، ۱۴۲۰: ۳۱۹)

شمشیر در دست او همانند صاعقه‌ای است و پنج انگشت دستش همانند ابرهای غرش کنان، نعمت را بر سر هم‌آوردان فرو می‌ریزد.

اما در جواهرالبلاغه اشاره‌ای به انواع قرینه استعاره نشده است، در صورتی که بیان و تفکیک این قرینه‌ها در امر آموزش ضروری است.

۶. «أهلكتنا الليل والنهار»: شب و روز ما را نابود ساخت.

در این کتاب در مبحث مجاز عقلی علاقه مجاز فوق را سببیه گفته‌اند (هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۶۱)، در حالی که «إهلاک» به دو زمان، لیل و نهار، اسناد داده شده است، بنابراین علاقه آن زمانیه است؛ همان‌گونه که عبارت «من سره زمن ساءته أزمان: کسی را که زمانی شادمان سازد، زمان‌هایی ناخرسند می‌گرداند، دارای علاقه زمانیه است» (همان: ۲۵۸).

۷. در مبحث مجاز مرسل مرکب، به علاقه مثال‌های ذکرشده هیچ اشاره‌ای نشده است، از این رو ممکن است برای خواننده این تصور پدید آید که این نوع مجاز فاقد علاقه است.

۸. مؤلف جواهرالبلاغه در مبحث «مجاز مرسل مرکب» به آن دسته از جملات انشایی مانند: «ألم نربک فینا ولیدا: آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم؟ که افاده انکار می‌کنند» (شعراء: ۱۸)، اشاره‌ای نکرده است.

۹. در جواهرالبلاغه بیت زیر نمونه‌ای برای مجاز مفرد مرسل آورده شده است، در حالی که واژه «شمس» در ابتدای مصراع دوم استعاره است.

قامت تظللنی ومن عجب شمس تظللنی من الشمس

(هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۵۵)

پیاخاست تا بر من سایه افکند، شگفتا که خورشیدی در برابر خورشید آسمان قرار گرفته تا بر من سایه افکند.

۱۰. در جواهرالبلاغه مانند اکثر کتب بلاغی عربی اشاره‌ای به «مجاز حذف و اضافه» نشده است. در این نوع مجاز اعراب محذوف به مضاف‌الیه جایگزین منتقل می‌شود.

مجاز حذف مانند «واسأل القرية» که در اصل «واسأل أهل القرية» است که اعراب قریه به حکم اضافه جر بوده است ولی به علت حذف «أهل» اعراب آن به «قرية» انتقال یافته است و یا مانند «جاء ربک» که در اصل «جاء أمر ربک» بوده است.

مجاز اضافه مانند «لیس کمثلہ شیء» که در اصل «لیس مثلہ شیء» بوده و با اضافه شدن «ک» مجرور شده است (خطیب القزوینی، ۱۴۰۵: ۳۲۸).

۵. کنایه

در جواهر کنایه به اعتبار واسطه به چهار دسته تقسیم می‌شود: تعریض، تلویح، ایما، رمز. اما درباره تعریض در *مختصر المعانی* نکته دقیق و حائز اهمیتی بیان شده که مورد اهمال مؤلف *جواهر البلاغه* قرار گرفته است و آن این‌که:

تعریض ممکن است مجاز باشد مانند این که بگویی 'آذیتنی فستعرف' و منظور از تاء خطاب، همراه مخاطب باشد نه خود مخاطب، و ممکن است تعریض کنایه باشد و آن در حالی است که مورد خطاب 'مخاطب و همراه او' باشد (تفتازانی، ۱۳۸۱: ۲۶۰).

بر این اساس عبارت «آذیتنی فستعرف» که دلالت بر تهدید دارد، ممکن است متکلم با به‌کار بردن آن، مخاطب و همراه یا همراهان او را قصد کند که در این صورت کنایه است. اما اگر مقصود متکلم مخاطب نباشد اما میان مخاطب و غیر مخاطب در آزار رساندن، علاقه و پیوندی وجود داشته باشد که این علاقه موجب خطاب قرار گرفتن مخاطب شود؛ در این صورت مجاز است.

۶. نتیجه‌گیری

از مهم‌ترین نتایجی که از بررسی مبحث بیان *جواهر البلاغه* و مقایسه آن با برخی از کتب بلاغی قدیم در این مقاله حاصل آمد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) در تعاریف: مؤلف در مباحث گوناگون علم بیان برخی اصطلاحات بلاغی را بدون ارائه تعریف در ذهن خواننده مبهم باقی گذاشته است، در صورتی که با مراجعه به کتب بلاغی قدیم می‌توان تعاریف نسبتاً جامع و گویایی برای آن‌ها یافت، مانند: الدلالات العقلیه، وجه شبه تخیلی، تشبیه متعدد و مرکب و ملزوم وجه شبه.

ب) در مثال‌ها و شواهد: قسمت عمده نقایص و نادرستی‌های این کتاب در حیطه مثال‌های مورد استشهاد مؤلف است که خواننده در برخی از آن‌ها با کم‌ترین تأمل و یا مقایسه آن با سایر شواهد موجود در کتاب، متوجه کم‌دقتی مؤلف می‌شود. در برخی موارد دیگر نیز خواننده با مراجعه به آرای بزرگان علم بلاغت و مقایسه آن‌ها با آرای کتاب *جواهر البلاغه* به مردود بودن نظر مؤلف این کتاب سوق داده می‌شود.

منابع

قرآن کریم.

۱۸ بررسی و نقد آموزه‌های مبحث «بیان» کتاب جواهرالبلاغه ...

- ابن ناظم، بدرالدین بن مالک (بی تا). المصباح فی المعانی و البیان و البدیع، حسنی عبد الجلیل یوسف، الجامیزات: مکتبه الآداب.
- أمین، مصطفی و علی الجارم (۱۳۷۲). البلاغه الواضحه، قم: چاپ امیر.
- تفتازانی، سعدالدین (۱۳۸۲). مختصر المعانی، قم: دارالفکر.
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۴۰۴ ق). أسرار البلاغه فی علم البیان، صححه السید محمد رشیدرضا، قم: منشورات الرضی.
- خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن (۱۳۶۹). الإيضاح فی علوم البلاغ، قم: دارالکتاب الإسلامی.
- ذوالرّمه (۱۹۹۳ م). دیوان ذی الرّمه، شرحه خطیب التبریزی، بیروت: دارالکتاب العربی.
- عرفان، حسن (۱۳۸۲). ترجمه و شرح جواهرالبلاغه، قم: بلاغت.
- عرفان، حسن (۱۳۸۴). کرانه‌ها، قم: هجرت.
- فاضلی، محمد (۱۳۶۵). دراسته و نقد فی مسائل بلاغیه هامه، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- فرزدق، همام بن غالب (۱۹۹۴ م). دیوان الفرزدق، شرحه مجید طراد، بیروت: دارالکتاب العربی.
- مراغی، احمد مصطفی (۱۴۲۰ ق). علوم البلاغه البیان و المعانی و البدیع، قاهره: الأفاق العربیه.
- هاشمی، سیداحمد (۱۳۷۹). جواهرالبلاغه فی المعانی و البیان و البدیع، تهران: مؤسسه الصادق.